

## پای صحبت هنرمند پیش کسوت ، احد معماریان<sup>۱</sup>



اشاره :

اغلب همشهریان نهاوندی ، در خیابان شریعتی ابتدای راستای میرزا آقا، روبه روی پل با کارگاهی آشنا هستند که نظر دوستداران نقاشی و خطاطی را در این دیار به خود

۱- این مصاحبه به همت آقایان محمد جعفر شهبازی (مدیر مؤسسه‌ی فرهنگی علیمرادیان در نهاوند) و نعمت معماریان (دبیر ریاضی نهاوند و برادر آقای احد معماریان) تهیه و تدوین شده است، که بدین وسیله از گروه مصاحبه و استاد معماریان سپاس‌گزاری می‌شود. «فرهنگان»

جلب کرده و نزدیک چهل سال است (از ۱۳۴۳) نمایشگاه «کلبه‌ی هنر» در این جا بدون هیچ تبلیغی و در سکوت هم‌چنان برپاست. صاحب این نمایشگاه، هنرمند پیش‌کسوت، جناب آقای احد معماریان است.

استاد احد معماریان که بیش از نیم قرن در زمینه‌ی نقاشی رنگ و روغن و خوش‌نویسی فعالیت دارد، زمانی یادگیری را در نهادند شروع کرد که از کلاس‌ها و کتاب‌های رنگارنگ نقاشی و خوش‌نویسی خبری نبود و در بازار، اثری از قلم مو، رنگ و روغن و بوم حاضری یافت نمی‌شد. باید این وسایل را یک هنرمند خودش تهیه می‌کرد و به کار می‌برد.

برای مصاحبه با آقای معماریان، به باغی در روستای کوهانی که کارگاهش را به همان جا منتقل کرده است می‌رویم و پای صحبت‌هایش می‌نشینیم. امید است خاطرات این هنرمند انزوا طلب بتواند گوشه‌های تاریک گذشته‌ی هنر خوش‌نویسی و نقاشی دیار ما را برای اصحاب هنر و علاقه‌مندان روشن نماید.

### جناب آقای معماریان لطفاً مختصری از زندگی‌نامه‌ی خود را بیان فرمایید.

بنده در سال ۱۳۱۳، آن‌چنان که از مرحوم پدرم شنیده‌ام، در محله‌ی گلشن، کوچه‌ی فتاحیان، محلی که به «فلاکریز» مشهور بود، متولد شدم. هنوز یک سالم تمام نشده بود که به محله‌ی گوشه سرتل نقل مکان کردیم. پدرم، استاد مجید معماریان به کار بنایی مشغول بود. در آن زمان قانون هشت ساعت کار برای کارگران وجود نداشت و آن‌ها از طلوع تا غروب آفتاب مجبور بودند کار کنند. شغل بنایی در خانواده‌ی ما ارثی بود. عمو و پسرعمویم مرحوم استاد حمید و استاد محمود معماریان همین شغل را داشتند و نام خانوادگی ما از شغل موروثی پدرم گرفته شده است.

پدرم کار بنایی را در این اواخر به علت کهولت سن ترک کرده بود و مغازه‌ی مصالح ساختمانی باز نمود. با این وجود باز هم از شهر و روستا برای ساختن بعضی از بناها به او مراجعاتی می‌شد.

شش ساله بودم که به مکتب «ملا مسّه» رفتم. این مکتب در نزدیکی‌های آب‌انبار تلایی در «کوچه درازه» واقع بود. در آن‌جا کودکان دختر و پسر با هم درس می‌خواندند. مُلا مسّه زن مُسنی بود. او یکی از اتاق‌های منزلش را به مکتب‌خانه اختصاص داده بود. ایشان علاوه بر مکتب‌داری دعانویسی و طالع‌بینی هم می‌کرد و اغلب در حین درس دادن مشاهده می‌کردم کسانی برای فال گرفتن و دعا نوشتن به او مراجعه می‌کردند.



هفت‌ساله بودم که مرا در دبستان بدیر ثبت نام نمودند. محل این دبستان ساختمان خبازباشی واقع در گوشه‌ی سرتل بود که تا منزلمان فاصله‌ای نداشت. این ساختمان در چوبی‌کنده کاری شده‌ای داشت و از بهترین ساختمان‌های آن منطقه بود و گویا حاکمان قدیم نهاوند در این‌جا زندگی می‌کردند.

شروع دوره‌ی دبستان من مصادف با اواخر جنگ جهانی دوم بود و اغلب ستون‌های ارتش متفقین با تجهیزات نظامی از داخل شهر می‌گذشتند و به سمت کرمانشاه در حرکت بودند. در این ایام قحط‌سالی بود و کمبود نان، به‌طوری که نانوائی‌ها از مشتریان پر می‌شد و من که فرزند بزرگ خانواده بودم خرید نان را به عهده گرفتم. از این رو اغلب برای خرید نان از صبح زود تا ساعتی از ظهر گذشته در نانوائی معطل می‌شدم و در آخر هم گاهی اوقات دست خالی به‌خانه بر می‌گشتم. ضمن این که باید در کلاس هم حاضر می‌شدم. در کلاس دوم به علت گرانی و کمبود کاغذ مجبور بودیم از لوحه‌ی فلزی استفاده کنیم و مشق خود را روی آن بنویسیم و به نظر معلم برسانیم.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

از معلمین دوره‌ی دبستان چه کسانی را به خاطر می‌آورید و از آن‌ها چه خاطراتی دارید.

در سال اول دبستان معلم ما آقای جوادی بود. (اسم کوچک ایشان را به خاطر نمی‌آورم). پدر ایشان آقا سید مصطفی جوادی از روحانیون شهر بود که در دبیرستان‌های نهاوند هم تدریس می‌کرد. آقای جوادی یک‌روز از ما خواست که قلم‌نی و دوات و مرکب به کلاس ببریم و روی تخته سیاه سرمشقی برای ما نوشت. پس از

نمره دادن به همه‌ی دانش‌آموزان نمره‌ی من از همه بیشتر شد و همین موضوع مرا به خوش‌نویسی بیش‌تر علاقه‌مند کرد.

البته در آن زمان کتاب درسی سال اول با خط نستعلیق چاپ شده بود و هنوز از روش‌های جدید یاد دادن حروف الفبا، که گویا به روش باغچه‌بان معروف است، خبری نبود. روش آموزش به ما این‌طور بود که ابتدا شکل کامل کلمات را همراه با تلفظ آن‌ها با تکرار و تمرین یاد می‌گرفتیم و سپس حروف و صداها را تحلیل می‌کردیم و از هم تشخیص می‌دادیم. به عبارت دیگر یادگیری از کل به جزء بود و این نوع یادگیری مشکلاتی داشت و درصد کمی از دانش‌آموزان می‌توانستند خواندن و نوشتن را بیاموزند. ولی کسانی هم که یاد می‌گرفتند اغلب خطی خوش داشتند.

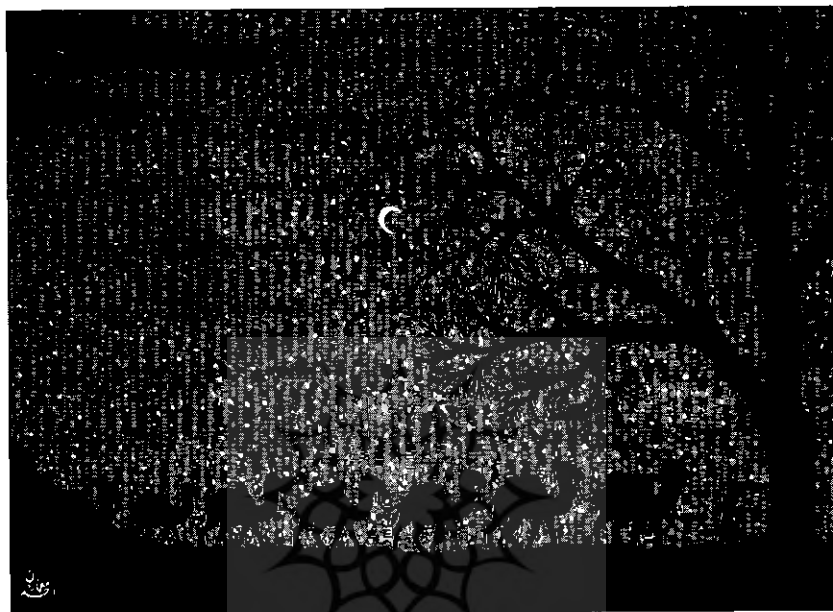
در کلاس چهارم ابتدایی معلم نقاشی ما آقای حمید ظفری بود که بعدها افتخار همکاری با ایشان را پیدا کردم. در کلاس ششم ابتدایی معلم خط ما آقای صدیقی نام داشت که از اقلیت‌های مذهبی کلیمی بود.

### چه کسانی مشوق شما در کار خوش‌نویسی و نقاشی بودند؟

شاید بیش‌تر از همه مرحوم پدرم با گفته‌های خود مرا در کار نقاشی تشویق می‌کرد. در آن زمان معمولاً سقف خانه‌ها با تیرچوبی ساخته می‌شد و کسانی که مکتبی داشتند سقف خانه‌ها را با تخته‌هایی به اشکال هندسی می‌پوشاندند و آن‌را نقاشی می‌کردند.

پدرم که بنا بود و در کار ساختمان و گچ‌بری دستی داشت و خود ناظر بر کار نقاشان بود، اغلب از مهارت این نقاشان و از آن‌چه که درباره‌ی آن‌ها شنیده یا دیده بود برایمان تعریف می‌کرد. به خصوص از مهارت ملا محمد نقاش بسیار می‌گفت و ضمناً

یک نقاشی پشت شیشه هم از آثار او در منزل داشتیم و هنوز هم بنده آن را نگهداری کرده‌ام.



خلاصه از ابتکارات و سرعت عمل نقاشان داستان‌ها می‌گفت. از ملا محمد کاشی‌ساز که کاشی‌کاری‌های حمام حاج آقا تراب و نقاشی جنگ رستم و دیو سفید آن حمام از کارهای اوست و سماوری که از کاشی می‌سازد و شکسته‌ی آن به صورت عتیقه (آنتیک) با قیمت بالایی به فروش می‌رسد. ایشان (ملا محمد کاشی‌ساز) جد مادری آقایان سید احمد و سید اصغر و مرحوم سید قاسم سید حسینی است و نسبت خویشاوندی نیز از طرف مادر با خانواده‌ی ما دارد.

تشویق معلمان دوره‌ی ابتدایی و دبیرستان هم در گرایش این‌جانب به هنر خط و نقاشی بسیار مؤثر بود. زمانی که کلاس چهارم ابتدایی بودم دفتر نمره‌ی کلاس را هر

هفته به من می دادند که، ضمن معدل گیری، اسامی دانش آموزان را هم با خط خوش به ترتیب بر حسب معدل آن‌ها بنویسم.

در آن زمان از خود کار و خودنویس خبری نبود و ما مشق‌هایمان را مجبور بودیم با قلم نیش و دوات جوهر بنویسیم که خود مشکل بزرگی برای ما بود و از نشانه‌های بارز دانش آموزان مدارس لکه‌های بزرگ رنگارنگ جوهر روی دست و صورت و لباس‌های آن‌ها بود.

کلاس ششم ابتدایی نوشتن لیست امتحانات هم به من واگذار شد و البته اگر اشتباهی رخ می داد سخت مورد غضب مدیر مدرسه واقع می شدم. ولی به هر حال این کارها برای من نوعی تشویق بود.

در تعطیلی تابستان زمانی که کلاس چهارم ابتدایی بودم، پدرم مرا نزد نقاش ساختمانی به نام استاد شیرازی فرستاد. من طریقه‌ی ساختن رنگ روغن و ترکیب رنگ‌ها را نزد او یاد گرفتم. در آن زمان رنگ روغن و قلم‌موی حاضری در بازار وجود نداشت و نقاشان خودشان این‌ها را می ساختند. برای ساختن رنگ‌های روغنی بودر آن رنگ را با روغن بزَرک یا روغن الیف و یا روغن خشخاش خوب ترکیب می کردند و از پارچه (صافی) رد می کردند و برای خشک شدن سریع آن‌ها اسکاتیف را که روغن قهوه‌ای کم رنگی بود اضافه می کردند. برای جلا دادن به رنگ‌ها، راتیانج را که صمغ درخت صنوبر است در نفت می جوشاندند تا خوب حل شود و سپس آن را با قلم مو بر روی رنگ می مالیدند.

### دوران تحصیل خود را در دبیرستان چگونه سپری کردید؟

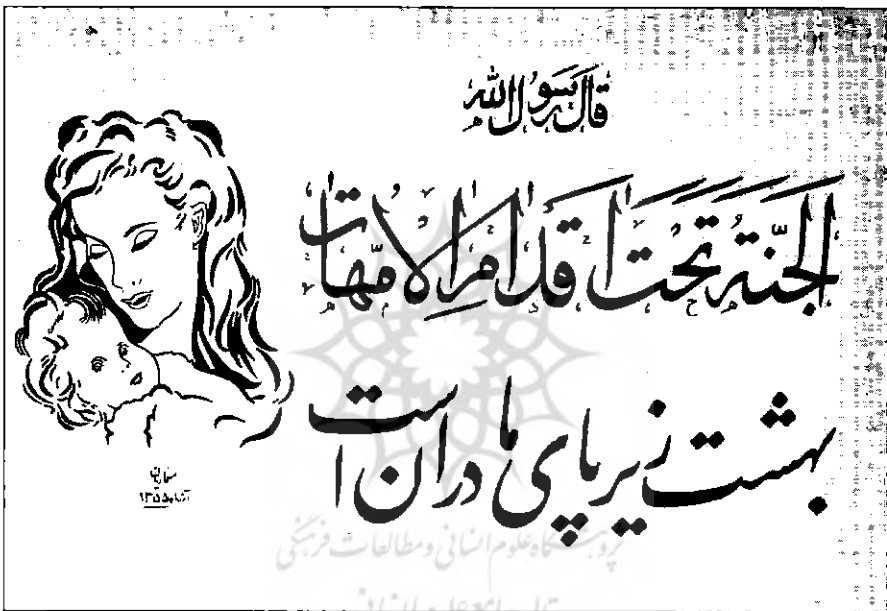
در آن زمان، دوره‌ی شش‌ساله‌ی دبستان که تمام می‌شد وارد دوره‌ی شش‌ساله‌ی دبیرستان می‌شدیم. دوره‌ی دبیرستان از دو دوره‌ی سیکل اول که درس‌ها عمومی بودند و سیکل دوم که درس‌ها تخصصی و به رشته‌های ریاضی، طبیعی و ادبی تقسیم می‌شدند تشکیل می‌گردید.

در سال اول دبیرستان معلم خوش‌نویسی ما آقای سید مصطفی جوادی بود. همان‌طور که قبلاً هم اشاره کردم ایشان اهل منبر بود و صدایی خوش و رسا داشت و با کسوت روحانی در کلاس حاضر می‌شد. هم‌چنین خطی خوش داشت. آقای جوادی در نمره دادن بسیار سخت‌گیر بود و بیش‌ترین نمره‌ای که به دانش‌آموزان می‌داد چهارده بود و بقیه نمرات را مخصوص دانشمندان و نوابغ و اولیاء الله می‌دانست. بنده توانستم بهترین نمره یعنی چهارده را از ایشان در خوش‌نویسی کسب نمایم.

سال دوم و سوم دبیرستان با حوادث انتخاب دکتر محمد مصدق به نخست‌وزیری و تب و تاب‌های احزاب سیاسی آن زمان همراه بود که به دبیرستان‌ها هم کشیده شده بود. بنده هم مثل بقیه‌ی جوانان و نوجوانان شهر از این شور و شر سیاسی در امان نبودم. یادم می‌آید مرحوم کشاورز که نمایندگی مطبوعات را در نهبوند به عهده داشت روزنامه‌ها و مجلات را به من و سایر دوستان می‌داد تا در سطح شهر پخش نمایم. از دوستان و هم‌کلاسی‌های آن زمان، تا آن‌جا که به‌خاطر می‌آورم، آقایان جلیل غفاری، محمد تقی سیف و اسماعیل محبی است. آقای محبی خط خوبی دارد و مدتی در تهران و نهبوند به کار تابلوسازی مشغول بود. هم‌چنین آقای بیات که متأسفانه اسم کوچک ایشان را فراموش کرده‌ام.



ناگفته نماند آقای محمود کشاورز بعد از آقای منصوریان اولین کسی بود که مطبوعاتی و کتابفروشی زیبایی با ویتترین های پر از کتاب در خیابان اصلی شهر دایر نمود و اکثر روزنامه ها و مجلات را برای مطالعه ی علاقه مندان روی تخته ای در جلوی مغازه اش به نمایش می گذاشت.



بعد از سقوط دولت مصدق اوضاع شهر آشفته شد و مردم دچار بیم و هراس شدند و سرانجام تعداد زیادی را دستگیر و زندانی کردند. در این حال و هوا بنده را هم که دیگر میلی به درس و تحصیل نداشتم گرفتند و به اجباری (خدمت سربازی) اعزام کردند. در آن زمان کم تر کسی به اختیار خود به خدمت سربازی می رفت. مأمورین نظام وظیفه جوانان را در کوچه و خیابان می گرفتند و بدون اطلاع پدر و مادر آنان را در ماشین های ارتشی که چیزی شبیه کامیون های بارکشی بود می ریختند و در میان گریه و

زاری پدران و مادرانی که تصادفاً از گرفتاری فرزندان خود مطلع شده بودند به پادگان‌ها اعزام می‌کردند. مرا با چند نفر دیگر از طریق ملایر با یک ماشین باری، که حامل سیب‌زمینی بود، به خرم‌آباد «پادگان بهارستان» اعزام کردند.

این پادگان نزدیک قلعه‌ی فلک‌الافلاک بود و آن‌را به زندانیان سیاسی تخصیص داده بودند. در همان‌جا، من هر هفته تعدادی از همشهریان را می‌دیدم که متأسفانه زندانی شده بودند و آنان را به حمام پادگان بهارستان می‌آوردند. به هر حال دوران سربازی سپری شد، هرچند بر من خیلی سخت نگذشت. زیرا از طریق انجام سفارش خط و نقاشی با پادگان همکاری می‌کردم و به این وسیله تا حدی از نگرهبانی هم معاف می‌شدم.

بعد از اتمام دوران سربازی به تهران رفتم و در تابلوسازی مسعود زرین خط فرزند حسن زرین خط، که از خوش‌نویسان به نام بود، شروع به کار کردم. در آن‌جا اولین بار با رنگ‌های روغنی و انواع قلم‌موها و کاردک‌های ساخت خارج آشنا شدم. این رنگ روغن‌ها کاملاً صاف بود و زود خشک می‌شد و جلا و درخشندگی بیش‌تری داشتند.

پس از دو سال کار در تهران به نهاوند برگشتم و در میدان شریعتی (میدان شاپور سابق) در محل عکاسی فرهنگ فعلی شروع به کار نقاشی و خطاطی نمودم. در ساخت تابلوها نهایت دقت را به کار می‌بردم و از بهترین رنگ‌های آن زمان استفاده می‌کردم و از کشیدن تابلوها، بیش‌تر از همه، خودم لذت می‌بردم.

تابلوهای نقاشی را همشهریان کم‌تر می‌خریدند ولی تابلوهای خوش‌نویسی مشتری زیاد داشت. معمولاً تابلوهایی که مزین به شعری از شعرای بزرگ یا سخنی از بزرگان و ائمه‌ی اطهار به‌ویژه حضرت علی (ع) و یا آیاتی از کلام الله مجید از جمله «وان یکاد» و «بسم‌الله» بود، خریداران بیش‌تری داشت.

تابلوهای تبلیغاتی من مورد استقبال همشهریان قرار گرفت. زیرا قبلاً مجبور بودند مشابه آنها را به شهرهای دیگری مثل تهران یا بروجرد با هزینه زیادی سفارش بدهند. علاوه بر این بعدها از شهرهای هم‌جوار هم سفارش ساخت این نوع تابلوها برایم می‌رسید.



در آن زمان از شابلون و کلاژ و پمپ و رنگ‌های اسپری خبری نبود و تمام کارهای تابلو و حاشیه‌های آن با دست انجام می‌شد. گاهی باید خط‌هایی به ضخامت تقریبی یک مو با رنگ روغن و قلم‌موی گرد روی شیشه یا بوم یا حلب کشیده می‌شد که نیاز به دقت و مهارت زیادی داشت.

برای پارچه نویسی، سفیده‌ی تخم مرغ را با رنگ‌های پودری مخلوط می‌کردیم، به‌طوری که، برعکس بعضی از رنگ‌های پلاستیک امروزی، در مقابل نور آفتاب مقاوم بود ولی بعد از خشک شدن با آب پاک می‌شد.

**استاد معماریان، ما این افتخار را داشتیم که جناب عالی معلم خط و نقاشی‌مان در سال دوم و سوم دبیرستان بودید، حال بفرمایید چه‌طور شد شغل معلمی را انتخاب کردید و معلم هنر شدید؟**

من بعد از اتمام دوران سربازی، تحصیلات را به صورت متفرقه ادامه دادم و در سال ۱۳۳۸ به استخدام اداره‌ی فرهنگ نهادند (اداره‌ی آموزش و پرورش) درآمدم و بعد از رسمی شدن به روستای «قلعه قباد» منتقل شدم و اولین معلم این روستا بودم.

زمین و ساختمان دبستان این روستا را کدخدای روستا که شخص خیریه‌ی به نام حاج محمود عزیزی بود، به اداره‌ی فرهنگ اهدا کرد. گویا به تقاضا و همت ایشان هم اولین دبستان در این روستا دایر گردید. دبستان «قلعه قباد» چهار کلاسه بود و کلاس‌هایش از اول تا چهارم به صورت تمام وقت (صبح و بعدازظهر) اداره می‌شد. متعاقباً کلاس شبانه‌ی (اکابر) هم برای بزرگسالان دایر شد.

آن‌چه بر توفیق معلمان من در این روستا افزود، این بود که شبانه روز در روستا سکونت داشتم و برای معلمی وقت صرف می‌کردم. تنها بعدازظهر پنج‌شنبه نزد خانواده بر می‌گشتم و هر صبح شنبه در مدرسه حاضر می‌شدم. رئیس فرهنگ نهادند در آن زمان آقای دکتر ابوالفتح حکیمیان بود، انسانی فرهیخته، شاعر و هنرمند که دستی در نقاشی و خوش‌نویسی داشت و مورد توجه ایشان قرار گرفتم.

تا این که در سال ۱۳۴۲ نمایشگاهی از کارهایم را با تشویق و همکاری ایشان در سالن دبیرستان فیروزان ترتیب دادم که مورد استقبال قرار گرفت و عواید حاصل از فروش بلیت آن صرف خرید صندلی‌های دسته‌دار برای دبیرستان گردید.

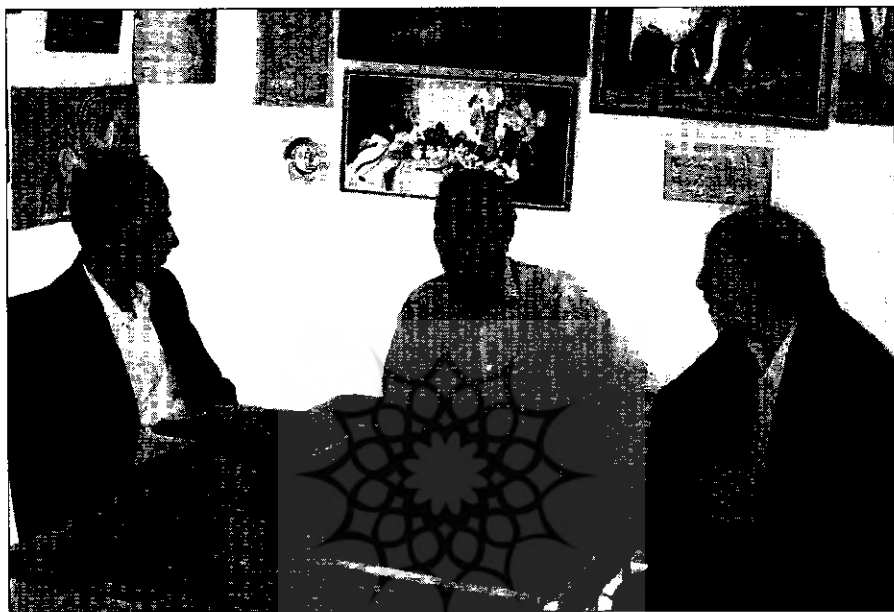
چندی بعد ریاست محترم فرهنگ بنده را مورد لطف قرار داد و از روستا به شهر منتقل نمود و من در دبستان رازی شروع به کار کردم. در نتیجه فرصت بیش تری برای انجام کارهای هنری پیدا کردم. مدیر دبستان رازی آقای عبدالحسین شیرخانی بود. ایشان نسبت فامیلی با بنده از طرف مادرم دارد. هر کجا هست خدایا به سلامت دارش.

یک سال بعد، ابلاغ تدریس هنر را از رئیس آموزش و پرورش وقت، آقای ناصر میر، در دبیرستان‌های ابن سینا و کورش کبیر دریافت کردم. علاوه بر ساعات موظفم در مدارس، ساعاتی را هم بی هیچ چشم‌داشتی به نوشتن شعارهای آموزشی و تربیتی روی دیوارها و سالن تابلوهای تعدادی از مدارس صرف می‌کردم.

معمولاً در بدو ورود رؤسای آموزش و پرورش به نهند یکدی از سخنان حضرت علی (ع) خطاب به مالک اشتر، از جمله: (الا ای والی مصر تو را به پیروی از اندیشه‌ی خیراندیشان و عناصر صالح دعوت می‌کنم) را به صورت تابلویی ۲۰×۳۵ با خطی خوش می‌نوشتم و همراه با تمثال مبارک آن حضرت به رئیس جدید هدیه می‌دادم. آنان نیز به نشانی قدردانی، تابلو را مقابل میز خود نصب می‌کردند.

از همکارانی که تدریس هنر در دبیرستان را بر عهده داشت، آقای حمید ظفری بود. هنر عکاسی ایشان در نهند منحصر به فرد بود و در نقاشی هم دستی توانا داشت. رئیس دبیرستان ابن سینا آقای ابراهیم صحت نیاکی از مدیران موفق و لایقی بود که مدت پانزده سال ریاست این دبیرستان را به عهده داشت. رئیس دبیرستان کورش کبیر نیز

آقای خاتمی بود، شخصیتی ادیب و از خانواده‌ای روحانی. تا زمانی که این بزرگواران بر سرکار بودند به درس هنر هم اهمیت می‌دادند.



**وضعیت درس هنر در مدارس چگونه بود و آیا به آن اهمیت می‌دادند؟**

با روی کار آمدن ماشین تحریر و دستگاه‌های چاپ دیگر نیازی به خوش نویسی احساس نمی‌شد. از آن پس، درس هنر بیش‌تر برای پرکردن ساعات خالی دبیران سایر رشته و نمره‌ی آن وسیله‌ای برای رساندن معدل یا بالا بردن معدل دانش‌آموزان تلقی می‌شد. تا جایی که بعضی مدیران این درس را به دیده‌ی حقارت نگاه می‌کردند و برای سایر دروس اهمیت به مراتب بیش‌تری قائل بودند. با این وصف دانش‌آموزانی بودند که با جدّیت درس هنر را دنبال می‌کردند و شاخص می‌شدند.

قبلاً دانش آموزان علاوه بر خط و نقاشی درس دیگری به نام «کاردستی» داشتند و برای آن، کارگاه مجیزی در دبیرستان فیروزان وجود داشت و دانش آموزان، این درس را در آنجا می گذراندند. مدیر این کارگاه آقای حمید ظفری بود که به خوبی از عهده‌ی آن بر می آمد. متأسفانه به علت بی توجهی مسئولان، این کارگاه با آن همه ابزار و کارهای دستی دانش آموزان سابق به صورت یک انباری متروکه درآمد و عاقبت هم تعطیل شد.

#### لطفاً راجع به پیشینه‌ی هنر در نهاوند بفرمایید.

در نهاوند هنرمندان خوش نویس و نقاشان بزرگی وجود داشته‌اند که متأسفانه در محاقی از گم نامی فرو رفته‌اند. آثار آن‌ها را شاید بتوان در دست‌نوشته‌ها و لابه‌لای کتاب‌های موجود در خانه‌های قدیمی پیدا کرد. بنده نمونه‌ای از خط شکسته‌ی منسوب به «ملا محمد تقی» نامی دارم که بسیار زیبا نوشته شده است. یک صفحه از کلام الله مجید با خط نسخ و تذهیب با آب طلا دیده‌ام که به فرمان ظفرالسلطان نوشته شده تا در مجالس روضه خوانی قرائت شود و ثوابی برای واقف آن باشد. ولی متأسفانه نام کاتب آن، که قطعاً از خوش‌نویسان نهاوندی است، مشخص نیست. علاوه بر مکتوبات، سنگ نوشته‌هایی در نهاوند وجود دارد که بسیار زیبا نوشته و حک شده‌اند.

متأسفانه هیچ گونه تحقیقی تاکنون، تا آنجا که من اطلاع دارم، در مورد هنرمندان نهاوندی انجام نشده است. مگر ممکن است شهری با این عظمت تاریخی درباره‌ی انواع هنرها، حتی موسیقی، آثاری خاص خود نداشته باشد و این در حالی است که اگر اشتباه نکنم یکی از دستگاه‌های موسیقی ایرانی به نام «نهاوند» نام گذاری شده است.

تا آن‌جا که بنده به یاد دارم در این اواخر «یخدان سازه‌ها» که راستا بازاری مخصوص به خود داشتند برای زیبا سازی یخدان‌ها<sup>۱</sup> بر روی آن‌ها با رنگ و روغن نقاشی‌های گل و بوته می‌کشیدند و بعضی از آن‌ها که مهارتی پیدا می‌کردند تابلو هم می‌نوشتند.



از چپ به راست: آقایان نعمت‌الله معماریان، احمد معماریان، محمدجعفر شهبازی و سینا معماریان (فرزند نعمت معماریان)

۱- «یخدان» صندوق‌هایی بود که لباس و سایر وسایل شخصی را در آن‌جا می‌دادند. استاد ابوالحسن نجفی احتمال می‌دهد این کلمه تغییر یافته‌ای از «رختدان» باشد. «فرهنگان»



لطفاً بفرمایید چرا کارگاه نقاشی و خطاطی جناب عالی، که بیش‌تر به صورت

نمایشگاهی از خط و نقاشی در ابتدای راستای میرزا آقا دایر بود، تعطیل شده است؟

در سال ۱۳۴۷ ساختمان مخروبه‌ای خریداری و بازسازی کردم و قسمتی از آن را به کارگاه و نمایشگاه نقاشی و خوش‌نویسی اختصاص دادم. هدف بنده بیش‌تر تشکیل یک نمایشگاه دائمی بود. در آن زمان که تلویزیون و سایر وسایل سرگرم‌کننده وجود نداشت، این نمایشگاه در پرورش استعداد جوانان و نوجوانان همشهری بی‌تأثیر نبود و به افراد مستعد و علاقه‌مند انگیزه می‌داد. ضمن این که شاگردانی هم در این محل آموزش می‌دیدند.

امروزه بحمدالله تعداد هنرمندان نقاش و خوش‌نویس در سطح شهر بسیار شده‌اند، ضمن این که شیوه‌های جدیدی در این باره رایج شده است. تابلوهای تبلیغاتی برجسته و نئون و اخیراً تابلوهای کامپیوتری هم رواج یافته است و ما هم باید میدان را برای جوان‌ها خالی کنیم. هم اکنون در این نمایشگاه یکی از فرزندانم (علی معاریان) به کار ساختن تابلوهای تبلیغاتی و فلکسی و سایر کارهای جنبی آن مشغول است که شاید بتوان گفت ادامه‌ی همان کارهاست.

جناب عالی از چه شیوه و سبکی در هنر استفاده می‌کنید؟

بنده بیش‌تر آثار نقاشان واقع‌گرا (رنالیست) را می‌پسندم و سعی می‌کنم در کپی‌برداری از آثار آنان، کار خود را به اصل اثر نزدیک کنم. متأسفانه در آن زمان، ما هیچ کتاب راهنمایی در مورد نقاشی در اختیار نداشتیم و بالاترین حد پیشرفت در نقاشی را بزرگ کردن عکس اشخاص با قلم سیاه (مداد کنته) می‌دانستیم، یا کپی کردن از کارت پستال و عکس‌های رنگی‌ای که از خارج وارد می‌شد.

من چهره‌هایی از هنرمندان و دانشمندان و یا منظره‌های را نقاشی کرده‌ام که سبک بیش‌تر آن‌ها واقع‌گرایی (رئالیسم) و بعضی از آن‌ها (امپرسیونیسم) بودند که اغلب به فروش رفته‌اند و هنوز هم در حسرت از دست دادن بعضی از آن‌ها هستم. در مورد خوش‌نویسی، خط ثلث، نسخ و شکسته نستعلیق را تجربه کرده‌ام ولی بیش‌تر از همه کارم نستعلیق بوده است.

از هنرمندان نقاش یا خوش‌نویس نهایندی چه کسانی را به خاطر دارید. لطفاً اسامی آن‌ها را ذکر نمایید.

از همکاران باید از آقای حمید ظفری<sup>۱</sup> نام ببرم. ایشان علاوه بر عکاسی در نقاشی هم دستی داشت. مرحوم پیروز بیضاوی در نقاشی و خوش‌نویسی و آقای محمود غلامی در نقاشی رنگ روغن آثاری دارند. آقای غلامی ظاهراً در زمستان ۱۳۴۶ نمایشگاهی از کارهایش را در سالن دبیرستان ابن سینا تشکیل داد.

آقای محمد تقی قیاسی در خوش‌نویسی و نقاشی زحمت کشیده است. ایشان از مدرسین انجمن خوش‌نویسان ایران است. آقای عباس خرمی در طراحی و نقاشی، آقای سرهنگ دولتی در نقاشی، آقای صالح در خط و نقاشی و برادرم نعمت معماریان که در این جا حضور دارد در نقاشی و خوش‌نویسی و بسیاری دیگر در این زمینه‌ها کار کرده‌اند که برای ذکر اسامی آن‌ها حافظه‌ام یاری نمی‌کند و از همه‌ی آن‌ها به سبب این قصور حافظه پوزش می‌طلبم.

چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست که خدمتی به سزا بر نیامد از دستم

۱- نام رسمی ایشان علی‌اکبر (حمید) ظفری است. (فرهنگان)

چه طور شد که محیط باغ و محلی خارج از شهر را برگزیدید و کارگاهتان را به این جا منتقل کردید؟

هم چنان که مطلع هستید بنده دوران بازنشستگی را می گذرانم و محیط شهر و درون خانه های شهر هم پر رفت و آمد و شلوغ است. این است که بنده به دنبال پناهگاه امن و ساکت به این جا کشیده شده ام که ضمن رسیدگی به کارهای باغ و باغداری گاهی هم دستی به قلم می برم و گریزی به عالم هنر می زنم!

جناب آقای معماریان از فرصتی که برای مصاحبه در اختیار ما گذاشتید صمیمانه تشکر می نمایم.

بنده هم از شما عزیزان به سبب زحماتی که در راه شناخت و معرفی و ثبت فرهنگ و هنر شهرمان می کشید تشکر می کنم و دست همگی شما را مخلصانه می فشارم.

فرصت شمار صحبت کز این دو راه منزل

چون بگذریم نتوان دیگر به هم رسیدن<sup>۱</sup>

۱- ای کاش دوست عزیز و دیرینه ام آقای احد معماریان برای یکبار هم که شده قدری از خضوع و خشوع جلی خود و خانواده اش عدول می کرد و کمی هم به معرفی پدر هنرمندش استاد مجید، معمار نامدار شهرمان می پرداخت و چند مورد از معماری ها و آجرکاری های زیبا و هنرمندانه ی ایشان (روی کار و ستون و سرستون و طاق و سر در حیاطها) را نام می برد و حتی المقدور نشان می داد. گرچه هنوز هم دیر نشده است. البته هرگز فراموش نمی کنم که احد آقای عزیز در تمام مدتی که افتخار هم دبیرستانی و هم محله ای و هم شهری بودن با ایشان را داشته ام همواره به همین سان اهل خضوع و خشوع بوده و فارغ از ادعا و خودنمایی، متین و نجیب و آرام زیسته و عمل کرده و اکنون هم که مثل بنده به دامان طبیعت پناه برده است باز هم چنان است - چه آن که طبیعت آن چنان را آن چنان تر می کند. به امید مزید توفیق ایشان. (اسماعیل شهبازی)